

## گرفتاری های قائم مقام

در کرمان و یزد

-۱۳-

من حساب دستم هست که حرف را از قائم مقام و کرمان شروع کردم و به روستائی بودن او کشاندم و سخن را به روستازادگان دانشمند کشیدم و حق دهات و روستاها را بر فرهنگ ایرانی برشمردم و حسرت بر روستاهای از دست رفته خوردم که چاه عمیق ریشه بسیاری ازین دهات عریق را دچار حریق ساخت. البته گمان نرود که من در گوشه لاک خود سرفرو برده و غافل از مزایای برق و الکتریک و پمپ و تلمبه مانده‌ام. من خوب اطلاع دارم که هم امروز فاصله میان میمه و اصفهان را چاههای عمیق به هم پیوسته‌اند، من شك ندارم که روزی خواهد رسید که يك قطره آب دیگر به «رداب گاوخونی» یا جز موریان یا حتی خلیج فارس و دریای خزر و دریاچه رضائیه و کویر نمک قم به هرز فرو نخواهد رفت، ولی البته تا آن روز هنوز سالها وقت فاصله داریم، منتهی همه این کارها که بشود، بازم درین دشت‌های بی پایان، میان راور و فردوس را - که ۴۰۰ کیلومتر = ۷۰ فرسنگ است - فقط آبادی دیهوک و عرب آباد و نای بند و دربند می‌تواند به هم ببیوندد، یعنی هر آبادی بیست فرسنگ راه بیابان را زیر تیول دارد. هر قلعه ازین قلمه‌های بیابانی دهها راه طولانی را که حامل تمدن و فرهنگ ایرانی بوده‌اند حفاظت می‌کرده‌اند، بیخود نبود که مورخی، مثلاً در مورد يك آبادی کوچک می‌نوشت: «... ولایت پسکوه که بر سر بیابان سجستان و قهستان نهاده است، سیزده طریق مسلوک... در او گشاده...» (۱)

من منکر تکنیک نیستم و نمی‌گویم که آنها باید زیر خاک بماند. البته اگر مهندسی بتواند آبهای فرورفته هزاران سال را از شکم باطلاق «هورالظیم» دوباره به سوسنگرد و دشت میشان برگرداند، شاهکار علم را بکار بسته است. اما اگر مهندسی پیدا شود که با حفر چاه عمیق، قنات‌های نصرآباد و نوش‌آباد و نجف‌آباد و مهدی‌آباد شاهرخ خان و نعمت‌آباد و خالق‌آباد و حیدرآباد و قاسم‌آباد علیتی خان و ده شیخ و الله‌آباد رفسنجان را خشک کند، او هم لابد يك شاهکار مهندسی - منتهی درجهت معکوس - به کار بسته است. چاهی که چند سال بعد به سر نوشت همان قناتها دچار خواهد شد. مسلم است، اگر کسی بگوید فی‌المثل سد کرج و کوه‌رنگ تأثیری در عامل کشاورزی ما نداشته‌اند، همه گویند که عین سفاقت را بکار برده است؛ مسلماً يك سد به اندازه هزار قنات تأثیر وجودی دارد، منتهی تثبیت شیئی نفی ما عدا نمی‌کند، آنجا که رودخانه هست البته باید سد هم باشد، هم امروز که ما بیست سی سد داریم تازه از عصر ساسانی خیلی کمتر سد داریم. در هر جای ایران گردش کنید، هر جا که دو طرف کوه بهم نزدیک می‌شوند بقایا و آثاری از سدهای قدیمی می‌توانید بدست آورید.

دلیش هم اینست که امروز هر جا می‌خواهیم پلی ببندیم یا سدی بسازیم، همه مطالعاتمان را که با هلیکوپتر و دوربینهای مهندسی انجام دادیم درست به آنجا می‌رسیم که می‌بینیم سیصد سال یا هزار سال پیش هم در همانجا اقدام به همان کار کرده بوده‌اند، مگر نه آنست که وقتی خواستند پل معلق اهواز را بسازند ناچار شدند پایه‌های آنرا در همانجا بکار بگذارند که پایه‌های پل عصر ساسانی آن بود، و وقتی خواستیم سد برگردان آب شاهرود قزوین را برای انتقال آب به دشت‌های جنوب البرز - قزوین - بسازیم متوجه شدیم که چهار صد سال پیش شاه عباس بزرگ روی همین پروژه عمل کرده بوده است، و کوه‌نگار که به پایان بردیم در واقع آرزوی همان شاه عباس و شاه عباس دوم را به مرحله عمل در آوریم (۱). هنوز مردم اطراف کلشان از بند قهرود شاه عباسی یاد می‌کنند و نام می‌برند، دیگر از سد بهمن شیراز که عمر آن را به دوهزار سال پیش می‌رسانند نامی نمی‌برم و نمی‌گویم بند دختر نزدیک شوشتر در روزگار ناهید پرستی برپا شده، این روزها اگر به «دوراهان» هم بروید، بر روی نهر «دینور آب» یک پل «هفت چشمه» شاه عباسی خواهید یافت. دیگر صحبت از سد شادروان شاپور در شوشتر، یا بند عنبدی در فارس و نهر عنبدی در خوزستان، یا بند نقطه در کلات نادری و بند عقیلی و بند عیار و بند قیر و بند خاک و بند شهر لوت و بند فیض - آباد و بند تیلکن و بند موان و بند طوس و بند شش تراز و بند طیس و بند اخلومد و بند فریمان و بند طرقت و بند اشرف و بند عمر شاه و بند آبشار و بند گلی جندیج و بند قتلشاه و بند خلف آباد و بند مروان در اصفهان، و حتی «بند هلاکو» در کرمان و سد سید علی خان و بند سهسالار در قزوین، و بند شیخ سلمان کمی بررود کرن، نمی‌کنم و نمی‌خواهم بگویم که مردم دهات جیرفت در بالای سد خراب شده هلول هنوز هم در افسانه‌ها می‌گویند که مردم این ده به آن ده باقیق عبور می‌کرده‌اند، حتی حاج محمد تقی کرمانی در اول ده سیف لوت شهادت پول خرج کرده بود که آب نمکزار آنجا را مهار کند. صحبت من از روزگار «ماصر است».

مسأله اینست که در سرزمین‌های کویری و بیابانی چه باید کرد؟ سرزمین‌هایی مثل کرمان، که به قول قدیمیها، خاکش جاری و آبش راکد است (۳) تا روزی که شما آنقدر قدرت نداشته باشید که بتوانید ابرهای مدیترانه را از روی کویر گناباد و طیس عبور دهید و آنها را مجبور کنید که آن خاک تشنه را سیراب کنند، یعنی تا وقتی که «صاحب باد» و «مالک ابر» نشده‌اید (۴)، و تا روزی که ابرها را نتوانید

۱- رجوع شود به سیاست و اقتصاد عصر صفوی ص ۶۶.

۳- و این نکته علاوه بر اهمیت کار، اهمیت مطالعات آن روزگاران را هم می‌رساند که درست بر اساس تحقیقاتی به انجام پروژه‌های آبادانی پرداخته بودند که علوم قرن بیستم هم آنها را تأیید میکند. ۳- شاعری در باب گردآلودی هوای کرمان در تابستان، و گل‌آلودی کوچه‌های قدیم - قبل از اسفالت - بر اثر اندک بارندگی زمستان، گفته بود:  
از آب و خاک کرمان، غافل مباش ای دل

شش ماه خاک بر سر، شش ماه پای در گل

۴- هر چند حوادث به هر حال پیش خواهد آمد، که به قول مرحوم و توفیق الدوله،

راهنمایی کنید که هر جا میل شما باشد آنجا بیارد ، هیچ راهی ندارید جز این که این خاکها را با قناتی مثل « جویمند » سیراب کنید ، البته جوی آب این قناتها در برابر سد شهناز و ارس حکایت آب برکه اعرابی و نهر دجله بنداد را دارند و من به خوبی به نتیجه سیستم کانال-کشی و سد بندی سرزمین خوزستان و دشتهای زاینده رود واقف هستم ، من می دانم که بیش از پانصد آب کش مکنده یا به قول خود دهاتیها « مکینه » ، تنها بر اطراف رود کرخه نهاده شده که هر کدام رودخانه ای را بالا می کشند و هکتارها زمین را مشروب می کنند و یکی از آنها مثلاً آبادی « کوت سید نعیم » در راه سوسنگرد ، که صاحبش به « آب باریک » آن ساخته ، تنها دو برابر « تیکران » ماهان کرمان یعنی پنج شش آسیاب گردان آب بالا می کشد !

من البته این مکینه ها را دیده ام ، از طرفی در دشتهای بی پایان بلوچستان ، کلاته امیر توکل کامبوزیا (۱) را هم در نزدیکیهای زاهدان دیده ام که در یک جوی باریک ، رشته آبی مثل کرم در لای خاکها می خزد و اگر لاشه گربه مرده ای جلو آن بیفتد از رفتن باز می ایستد. البته کار تلمبه ها و خصوصاً همین مکینه ها اهمیت دارد ولی نباید فراموش کرد که به این وسیله بالا آوردن آب مخارجی دارد که کمتر کسی متوجه آن می شود . مثلاً آیا شما می دانستید که قیمت هر یک از این مکینه ها از دویست هزار تومان بیشتر است ، و این موتور اگر ۲۴ ساعته ( فول تایم ) کار کند روزی ۲۲۰ لیتر گازوئیل ، یعنی حدود ۵۰ تومان گازوئیل مصرف دارد ، و هر تمویض ۴۵ لیتر روغن آن ۱۲۰ تومان بها می گیرد ، و هر ۴ سال یک سرویس کامل می خواهد که قریب ۱۲ هزار تومان مخارج سرویس آنست ، حد اقل سه مأمور تمام وقت ( هشت ساعت کار ) مطلع می خواهد که شب و روز کنار آن بنشینند و روغن را بپایند تا موتور نسوزد ، و همه اینها در صورتی نتیجه می دهد که موتور خرابی و شکست و نقص پیدا نکند و گرنه اگر اندک خرابی حاصل آید ، کافی است چندین هکتار گندم و باقلا و کشت و باغ تماماً در گرمای آتش بار خوزستان یا جیرفت سوخته و برشته و صاحب مکینه به خاک سیاه نشاند شود. این مکینه ها البته در جایی کار می کنند که رودخانه هائی مثل کرخه و کارون و دز و دهها نوع دیگر آن مثل ازدها از کوههای کردستان و بروجرد و لرستان می غلطند یا دشت « هور پا سفید » و تنگ آشوب پانصد موتور آب را در صحرای جیرفت ، از رودخانه

←

ما اگر مالک ابریم و اگر صاحب باد بند بر پای حوادث نتوانیم نهاد ولی نباید فراموش کرد که همه حوادث تاریخی از وضع اقتصادی سرچشمه میگیرند و اقتصاد هم تابع طبیعت و طبیعت بنده آب و هوا و بالنتیجه بارندگی است ، و به همین دلیل بود که مارکسیست ها می گفتند ، « انقلابات کارگری عالم ، معلول کلفهای خورشیدی است » ۱

۱- مکینه ظاهراً صورت شرقی « ماشین » است ، ولی در حقیقت میتواند به همان معنای مکنده و بالاکننده به کار رود . ۲- حقاً کسانی که این مرد عجیب دهاتی - یعنی امیر توکل - را ندیده اند ضرر کرده اند ، مردی با بیست سی فرزند و چندین زن ، در کلاته ای نزدیک زاهدان ، با بیست هزار جلد کتاب کم نظیر چایی و بعضاً خطی ، و اطلاعاتی وسیع و روحیه ای مهمان نواز ! واقعاً این دهاتی کرد خراسانی این کارها را در آن کلاته و « بیچاره ده » به چه امید و به چه منظور کرده بود ؟

هلیل سرازیر می‌کند، و گرنه حساب بیابانهای رباط پشت بادام ازین حرف‌ها جداست. حرف من اینست که هیچ وقت نباید سرزمین‌های بی‌انتهای بلوچستان و خراسان و کرمان و قسمت عمده فارس و همین کوهستانهای اطراف اراک و قم و تهران را با دشت‌هایی که از برکت سد دز با کانالهای پنجاه کیلومتری زاینده رود زیر کشت می‌روند با يك چوب راند، آبادی شه‌گزان یا بیدترنگ جیرفت البته هیچ وقت با چشمه‌هایی که از زیر قلعه فلك الافلاك خرم‌آباد می‌جوشند قابل مقایسه نیستند، ولی نباید فراموش کرد که تنها نقطه ارتباط تمدن هند با ایران، آبادیهای کهنوج و دامان و هودر و اسپهکه بوده‌اند، و علاوه بر آن، این آبادیها کمال الوجود بذل - الموجود را مصداق حال خود ساخته، همان چند قطره باران را که از هوا و آسمان گرفته بودند، عیناً دم قنات، تحویل بیابان‌های سوزان داده‌اند، و سه هزار سال «تمدن کاریزی» را در این مملکت پی‌ریزی کرده‌اند، و طول عمر و دوام خدمت آنها، عذرخواه، کم آبی و ناتوانی آنها می‌تواند باشد.

با يك حساب سردستی، فقط به حساب فروش آب، (به نرخ کشاورزی سال ۱۳۴۲ شمسی، هر متر مکعب ۵۵/۰ ریال = دهشاهی)، ارزش قنات ما بیش از پنجاه میلیارد ریال خواهد بود. (۱) معنی این حرف اینست که اگر خدای نخواست روزی منبع نفط تمام شود و استفاده از برق گران گردد، با این «زه‌های» ته‌نشسته، اگر بخواهیم و اگره‌جبوره‌م باشیم که دوباره قنات‌ها را احیاء کنیم، از عهده برنخواهیم آمد، زیرا اگر پول آن را هم داشته باشیم، آن همت دیرپای گذشتگان را نداریم.

البته من منکر این نیستم که بعضی دهات را در هم ادغام کرد، ولی این را هم می‌دانم که بیشتر این دهات را حتماً باید نگاه داشت ولو آنکه با وسائل گران‌خرج و غیرعادی باشد، ده سیف یا رباط پشت بادام یا شوره‌گزی یا جنین و کهنوج عامل ارتباط میان فلات بزرگ ایران بوده‌اند. نمی‌شود به عنوان این که طیب و معلم و برق و آب خرج دارد از آن‌ها صرف نظر کرد.

چند سال پیش که من درسوئد بودم، دختری که راهنمای «تور» یا «گشت» بود میگفت که ما بیسواد نداریم و برای هر هزار نفر يك طیب داریم ولی اضافه کرد ما روستاهایی در شمال کشور داریم که گاهی فقط يك خانوار اسکیمو در آنجا سکونت دارند، ما این‌ها را با سواد کرده‌ایم، ولی برای بهداشت آنها هنوز بزرگترین مشکل را داریم زیرا اطبای ما کمتر حاضر هستند به آنجا‌ها بروند. من پرسیدم چرا اطبای شما به آن جاها نمی‌روند؟ گفت برای آن که آنجا معمولاً ۵۰ درجه زیر صفر سرما دارد ۱ من گفتم اتفاقاً ما هم مشکلی داریم مثل شما، منتهی اینکه اطبای ما حاضر نیستند به جنوب بروند! گفت، چرا؟ گفتم برای این که آنجا پنجاه درجه حرارت بالای صفر در سایه است ۱ خیلی تعجب کرد. (۲)

۱ - راهنمای کتاب، مقاله هوشنگ ساعد لو، ج ۱۷ ص ۴۳، این حساب نرخ سیزده سال پیش است و امر و زباید آن را چند برابر کرد که دلار در خارج سی‌چهل درصد تنزل کرده‌است.  
 ۲ - تعجب همه ما باید از سخت جانی آدمیزاد باشد که در جایی که سنگ از سرما

بعد پرسید، چه دلیلی دارد که خود مردم در گرمای پنجاه درجه می‌روند و زندگی می‌کنند؟ من گفتم، شما چه اصرار دارید که یک خانوار را اجازه می‌دهید در پنجاه درجه زیر صفر زندگی کند و بعد برای طبیب آن دچار مشکل باشید؟ او گفت: اولاً این‌ها خودشان می‌خواهند، ثانیاً اگر این خانواده‌ها در شمال کشور ما نباشند، ما از کجا می‌توانیم ثابت کنیم که ساکنین اولیهٔ آمریکا از اسکاندیناوی مهاجرت کرده بوده‌اند؟ و حال آن که این مطلب یکی از افتخارات ملی ما است.

من با خود گفتم: اگر خانواده‌های فارسی‌زبان در گرمای پنجاه درجهٔ قشم و میناب زندگی نکنند، ما چگونه می‌توانیم ثابت کنیم که خلیج فارس، خلیج فارس است؟

حالا هم باید عرض کنم که به هر حال این پیوستگی دهات ایران برگستره فلات آریائی است که از عوامل مهم سیاسی و اقتصادی پیوستگی حکومت و نژاد است، و اگر این رشته‌ها قطع شوند، بسیاری از رشته‌ها احتمالاً گسسته خواهد شد.

پس باید رحمت فرستاد به آن سرباز گمنامی که هزاران سال قبل در بیابان‌های خور و بیابانک و سرخه و کهورک و ترورد و بی‌ارجمند، قدم نهاد و با آنهمه سختی و بدون وسائل، فی‌المثل در بیابان گرگ،

سر ره خانه‌ای از نی بنا کرد درون نی به سان ناله جا کرد

سپس آن خانهٔ نشین را اولادش و احفادش، کم‌کم چوبی و تخته‌ای و آجری کردند تا به دست ما‌ها رسید که به عنوان مطالعه در امر دهات با هلیکوپتر آسمان را در نوردیدم و در کنار باغ گلش‌طیس فرود آئیم و زیر سایهٔ همان نخل‌ها که قدیمی‌ها نشانده‌اند بی‌اسائیم و شربت به لیموئی بخوریم یا قاشق‌شمشاد چوبی خوش تراش خوانساری را پر از دوغ از همان آب گوارا بکنیم و بنوشیم و همین که عرقمان خشک شد، به جای طلب رحمت به بانی خیر، برداریم و با خودکار امریکائی بنویسیم «... فئات یک واحد غیر اقتصادی است...»

البته من نمی‌گویم که نباید دهات‌ها تبدیل به شهرک شوند، اما می‌گویم که این حرف را نباید دولت بزند، و این کار را دولت به اجبار نباید انجام دهد. مردم بی‌خود و بی‌جهت که نمی‌روند توی بیابان در کنار هور و مار منزل کنند. شهر بی‌وجود ده نمی‌تواند پایدار باشد، ده هم بی‌سکنه حاصلی ندارد. نمی‌شود از پنج فرسخی رفت و استخر آب را مواظب بود که «سرگاز» نکند، نمی‌توان از شش کیلو متری گنجشک‌ها را کشت کرد که ارزن‌ها را نخورند، غیرممکن است که شب آدم در شهر بخوابد و خیالش راحت باشد که گرازها تخم سبب زمینی‌ها را باشاخ خود در ده از ریشه در نیاورده باشند. نمی‌شود شب در شهر خوابید و گمان کرد که روباه‌ها و شغال‌ها انگورها و هلوها را «غرما» نخوانند کرد، نمی‌شود به آسایش خواب در شهرک تسلیم

می‌ترکد و در جایی که تخم مرغ در برابر آفتاب می‌یزد، باز هم آدمی — با اختلاف صد درجه حرارت — می‌تواند درجهٔ حرارت بدن خود را ۳۷/۵ ثابت نگاهدارد، یعنی زندگی کند. تبارک الله احسن الخالقین.

شد و دل خوش کرد که کلاغها ، گردوهای مزرعه و مرتع « دل خوش کن » لنده دهدشت را بر سر درخت باقی خواهند گذارد . ما می دانیم که در حدود چهل و هشت میلیون هکتار از کل یکصد و شصت و چهار میلیون هکتار اراضی این مملکت خشک و بیابانی است ، که از هر طرف آبادیهای مرکزی را احاطه کرده است ،

فدای خانۀ در بسته ات شوم مجنون ز هر طرف که نظر می کنم بیابان است تا روزی که همه قطرات آب باران در اختیار ما قرار نگرفته و بر همه رودها سد نبسته ایم ، نباید از قنات غافل بمانیم . بیش از ۵۲ درصد کل باران مملکت ما در کناره خزر می ریزد که مساحت آن بیش از ۲۵ درصد کل مملکت نیست اما از ۳۶۸ میلیارد مکعب باران سالیانه کشور ، تنها حدود ۴۰ میلیارد مکعب آن در زمین فرو میرود که همین منبع آب قناتهای است . سد های ما هنوز به حد کفایت نرسیده اند و تازه مسأله الاهم فالاهم هم پیش نیامده ، یعنی قبل از آنکه فی المثل سد هلیل را برای بیابانهای جیرفت یا سد میناب را برای دشت های رودبار و رودان ببندیم ، آمده ایم سد سفید رود را بسته ایم که به قول من یک « آب صاف کن » برای دریای خزر است (۱) ، و به قول یک خارجی ، شاهکار سد سازی عالم است ، زیرا آب را از نقاط خشک و کم آب مملکت — که کمتر از سی سانتیمتر باران سالیانه دارند — می گیرد و جمع می کند و بند به بند هائی سرازیر می کند که پر آب ترین ناحیه ایران است و بیش از یک متر باران سالانه دارند ؛ مصداق قول شاعر ،

سنت ابراست این ، که هر چه گیرد ز بحر جمع کند جمله را باز به دریا دهد

سد های دیگری مثل سد کرج و لتیان هم که به حلقوم تهرانیها فرو میرود .

باید گفت که سد ها در مرحله اول اگر بکار کشاورزی نروند نقض غرض است ، اگر قرار باشد تمام آب سد ها در شهرها صرف لوله کشی آب برای تن شوئی و وان پر کنی و استخر شنا و چمن کاری مصرف شوند ، حکایت « از مایه خورن » است ، به عقیده من بعد از ملی شدن آبها ، باید برای مصرف شهر و روستا سهمیه قائل شد ، یعنی باید مثلاً تناسب بسته شود که از هر سدی چند صدم آن به مصرف شهر برسد و چند صدم به مصرف روستا ، تا روال و نظام اقتصادی مملکت آشفته نشود . من نمی گویم مثل آن لر کمزانی باید ماهی یک بار حمام رفت ، (۲)

۱- البته این راهم قبول دارم که من اینها را که می نویسم زیر سایه نور برق همین سفید رود می نویسم .

۲- مقصود از لر کمزانی ملابری همان کریم خان وکیل معروف است ، نوشته اند روزی کریم خان از لری پرسید : ماهی چند بار به حمام می روی ؟ لر بیچاره که هر گز نام حمام را نشنیده بود پرسید حمام چیست ؟ کریم خان گفت حمام جائی است که مردم در آنجا شست و شو می کنند . لر پرسید ، خان ، شما هر چند وقت به حمام می روی ؟ خان زند گفت ، ماهی یک بار ! لر شروع کرد به خندیدن و گفت ، معلوم می شود که جناب خان مرغابی شده ، و الا آدمی که این همه نوبی آب نمی رود ! ( کریم خان زند عبدالحسین نوائی ص ۲۳۴ ) .

البته شوخی حمام ماهی یک بار را شیرازی های شوخ طبع برای این پادشاه ساده دل ساخته اند که میرزا حسن فسائی نیز میگوید ، « .. در هر ماهی یک بار به حمام میرفت و لباس سر تا پا را تبدیل می فرمود و در ۲۹ روز دیگر نه تغییر لباس می داد و نه به حمام می رفت . زمان

ولی فی المثل اگر قنات حسین آباد کرمان را در لوله های شهر سرازیر کنیم و باغها و بوستانها را بخشانیم و در عوض یک شیر آب در هر خانه ای، مثل یک قنات شش دانگ میظهر کنیم به حساب اینکه فی المثل مردم نان گندم امریکائی خود پنیر هلندی چش برنج پاکستانی پن سبب زمینی ترکی پسند سبب درختی فرانسوی خود کرمان (۱) وان حمامشان آب لوله کشی داشته باشد - این حکایت آن کسی است که « بن دیوار کند و سقف اندود ».

علاوه بر آن میزان استفاده از آبهای زیرزمینی باید بر روی یک حساب دقیق و اندازه معین باشد که آبادی شهر به خرابی روستا منجر نشود و قناتها به علت قطع پیوستگی « سفره آب » دچار « زه بر » نشوند .

چاه عمیق البته یک عامل پیشرفته کشاورزی است . یعنی اگر آبی زیر زمین باشد ، بیرون آوردن آن ظاهراً با تلمبه آسان تر و فوری تر از قنات انجام میگردد . اما این عامل وقتی قرار باشد زیادتر از ذخائر یک منطقه آب بالا بکشد ، نتیجه اش خشک شدن قنات یا تلمبه همسایه و در واقع یک نوع دزدی آب است ، منتهی در قدیم آب مردم را در « شب تار » - به قول مرحوم بینش - می دزدیدند ، حالا در روز روشن از زیر زمین بالا می کشند و این رقابت و مسابقه وقتی ادامه پیدا کند نتیجه آن خشک شدن قنات های مجاور و پائین افتادن زه و اضافه کردن هر سال لوله بر سر لوله چاه ، و جایجا کردن تلمبه ها و اضافه شدن روز بروز پرونده های تازه « تصرف عدوانی » و « محفورات مضره » (۲) و رقابت در حفر چاه های تازه

←

زندگی او را نزدیک به هشتاد سال گفته اند ... » ( فارسی نامه ص ۲۱۹ ) . اما شوخی روزگار اینست که همین زندهای شیرازی ، بیش از دوست سال در حمامی تن شوئی کرده اند که همین کریم خان ساخته و به قول رستم التواریخ « دوازده ستون مرمر هفت ذرع طول مار پیچ پر قطر از سنگ سخت شکری رنگ در آن بکار رفته » و به قول فرصت « در تمام ایران نظیرش دیده نشده و اکثر جدراننش سنگ مرمر است » . بنده اضافه کنم که اگر روزی تنها پنجاه تن مرد صبحها و پنجاه تن زن عصرها در این حمام تن شسته باشند ، ظرف دوست سالی که این حمام آبادان بوده هفت میلیون و سیصد هزار تن شیرازی در اینجا تن شوئی کرده اند !

۱- جالبترین نکته روزگار ما در سال گذشته ، در کرمان خصوصاً ، توزیع سیب های بسته بندی شده فرانسه در مدارس کرمان ، برای تغذیه دانش آموزان بود . من نمیدانم آیا هیچ کراهتی می توانست خواب ببیند که این سیب هزاران کیلومتر از بندر ماریس بگذرد و به بندر عباسی برسد و تازه مدیران مدارس کرمان ، سیب های خالدار آن را جدا کنند و پس بفرستند ؟ ۲- وقتی در کرمان ، قاضی ، به حفر چاه کنارفناتی رسیدگی کرد و حق را به جانب صاحب قنات داد ، حکم قاضی - گویا آقای صفا - برای تطابق با ماده قانون ، اینطور صادر شده بود : « زاندارم ری درامحاء و طمس محفورات مضره اقدام نماید » ۱ ( یعنی چاه را پر کند ) . زاندارم از ده به کرمان رفته حکم را پیش قاضی میگذارد و می گوید ، قربان ! « امحاء » را که وظیفه ما بود دقیقاً اجرا کردیم . اما « طمس محفورات مضره » آن که کار همقطاران بنده نیست ، دست خودتان را می بوسد . سپس نظامی داده و از در خارج میشود ! ( از نامه هفتواد ، فروردین ۱۳۳۷ ) .

و انباشتن پرونده های قرض های صد هزار و دویست هزار و یک میلیون تومانی برای مالک ،  
( هرچاه عمیق بر اساس آمار کشاورزی روزانه بطور متوسط دو هزار تا دو هزار و پانصد ریال  
هزینه دارد ) و بالاخره هم پس از چند سال ، در همه اینها به مصداق قول شاعر ،

دم ماهی شده در قمر گرداب      غبارانگیز ، چون جاروب بی آب  
خضر را از دم آبی نشان نیست      زمرگ خود خیر هست و از آن نیست

در آن وقت است که اهمیت قناتهای دو هزار ساله آشکار میشود .

فی المثل اگر قبول کنیم که کلمه « بیدخت » منتسب به فرشته اناهیتا و مربوط به  
روزگار ناهید پرستی در ایران ، یعنی پیش از زمان زرتشت یا لاقبل پیش از اسلام باشد ، و  
گمان کنیم که قنات بیدخت را به احترام این فرشته آب و باران نام گذاشته باشند ، حداقل  
دو سه هزار سال از عمر آن میگذرد ، و با یک حساب سرانگشتی که مهندسین آبیاری ما  
کرده اند این قنات بیدخت همین روزها حدود یک سنگ و نیم آب دارد یعنی در هر ثانیه حدود  
پانزده لیتر - به اندازه یک پیت نفت ، تقریباً ، آب جاری داشته است ( ۱ ) ، با این حساب ، هر  
روز حدود یک میلیون و دویست و نود هزار لیتر آب داده است ، حدود پانصد میلیون لیتر در  
سال ، و اگر سه هزار سال این قنات آب داده باشد عددی با رقم ۱۵ که یازده صفر در جلو آن  
باشد یعنی قریب یک و نیم تریلیون لیتر آب در دشت های گناباد پراکنده است . ( ۲ )

قنات دولت آباد یزد احدائی محمد تقی خان یزدی - پدرومین عبدالرضا خان که در اول  
این مقاله از او نام بردیم - خود از عجایب فن « که کینی » است که « پانصد درب باغ و دو -  
هزار جریب زمین را آبیاری میکرد » و ۹ فرسنگ ( ۵۴ کیلومتر ) طول داشت ( ۳ ) و آسیابی  
که ازین آب به گردش می آمد روزی هزار من گندم آرد می کرد ( ۴ ) و قنات ۵ رشته داشت  
که هر رشته اش قرنهای پیش از تقی خان دائر بوده است ، و او آنها را بهم پیوند کرد و از  
مهرجرد به یزد رساند و خود یزدها می گفتند که « از وفور آب و استعداد ، پهلو به دجله  
بفداد می زند » ( ۵ )

آن از واحد غیر اقتصادی مان ، حالا از واحد اقتصادی صحبت کنیم ،

۱- تاریخ و جغرافیای گناباد ، آقای تابنده گنابادی ، ص ۷۰

۲- البته فراموش نکنیم که یک قنات در همین گناباد بوده است که چاه آن هفتصدگن  
زمان ناصر خسرو ، و بیش از سیصد متر امروز عمق داشته است . ( سفرنامه ناصر خسرو ص ۱۴۱ ) ،  
چاهی که امروز میتوان منار ایفل را دزدید و در آن پنهان کرد !

۳- گمان نرود که همیشه طول قنات برای عدم شیب زمین بوده ، بلکه اصولاً بر طبق  
یک حساب دقیق مهندسی ، کوشش داشتند که شیب قنات از یک در دویست تجاوز نکند تا سرعت  
آب موجب شستن کف قنات و با رسوب گل و لای نشود . ( مهندس سیرو فرانسوی در کتاب  
راههای ایران ) ، عجیب این که کندن یک قنات ۷۰ کیلومتری به عرض ۵۰ سانت ( نیم متر )  
و ارتفاع ۸۰ سانت ، تنها به کمک یک بیلچه و یک چراغ پیه سوز ، بدون استفاده از قطب نما  
صورت می گرفته است . ۴ - جامع جعفری ص ۳۴۳ . ۵ - روایت میرزا احمد  
اردکانی نویسنده وقف نامه همین قنات .



يك تلمبه که روزی ۲۰۰ تومان خرج دارد، سالی حدود ۷۲ هزار تومان و ظرف هزار سال ۷۲ میلیون تومان خرج خواهد طلبید، بنابراین عمر فقاتها، حتی با عمر سدها هم قابل مقایسه نیست که به قول مهندسان، عمر فعال هر سدی بیش از صد سال نیست و چنین بوده است که سد شادروان و سد جیرفت روبه نابودی نهادند و قنات باریک، جویمند یا اردکان یزد، هزارها سال بی کمک تلمبه دبی مزد و منت برق و گازوئیل به ما آب داده اند، در حالیکه به قول آن روحانی بزرگوار، حتی يك بار هم، ما، شکر این نعمت رایگان را بر زبان نیاورده ایم. (۱) با این حساب شما می توانید حساب پنجاه هزار قنات دیگر را، با این تلمبه ها تصفیه کنید که گازوئیل و نفت و روغن و کلرگر و سرویس و «زاپاس» و تعمیر و هزار آفت و افت دیگر می طلبد، و کافی است که در يك روز تنها یکی از این عوامل کوچک، دریچه آب را بر صحرا و باغ تشنه در بیابانهای کرمان و بلوچستان ببندد، و حال آنکه آفت و آفت قنات در صد آن بسیار کمتر، و تنها تحت تأثیر عوامل خیلی مهمی مثل زلزله و «توتم» و ریزش و سیل های سخت صورت میگیرد که تازه در خیلی موارد قابل پیش بینی است، و البته همه این عوامل برای چاه عمیق هم عیناً بلکه بسیار شدیدتر، نافذ و جاری است.

البته این روزها که خداوند نانی توی کاسه ملل سواحل خلیج فارس «ترید» کرده است، مسأله خرید و ساخت تلمبه و مخارج سوخت و حتی خود کشاورزی و زمین کاری اصلاً مطرح نیست، درآمدهای سرشاری از نفت، بعد از جنگ رمضان مصر (۲) نصیب شرق شد و در واقع در برابر کشته شدن حدود ده هزار سرباز مصری ذخیره کشورهای شرقی، خصوصاً عرب، به آنجا رسید که به خرید آسمان خراش های پاریس و لندن افتادند، و حدس آنست که اگر دنیا هم چنان آشفته بماند

۱ - یکی از روحانیان محترم ما سالها قبل برای معالجه به اروپا رفت و در آنجا به علت حس البول، ناچار، اطباء بیمارستان، به کمک «سوند» (لوله هایی که در مجرا داخل می کنند تا ادرار را خارج کند) دفع ادرار کردند. پس از آنکه سبک شده بود، رو به آسمان کرده و گفته بود خدا یا از تو پوزش می طلبم و شکر تو را میگویی! طبیب سؤال کرده بود چه می گفتی؟ آن روحانی جواب داده بود، هیچ، حرفم این بود که بیش از هفتاد سال بدون کمک سوند دفع ادرار کرده بودم و يك بار شکر خدای به جای نیاورده بودم، امروز که این کار با وسیله انجام شد به یاد موهبت خداوند افتادم و پوزش طلبیدم!

در واقع، ما هم روزی قدر فقاتهای هزار ساله و دو هزار ساله را خواهیم دانست که يك روز دچار تعمیر کلران و ناز خریدن کامیونهای گازوئیل و بهر حال شکست و بست تلمبه ها شویم. قصص فنی يك تلمبه انگلیسی در «چار نارنج» بندد لنگه احتیاج به يك مهندس تمام عیار دارد که شاید فوق العاده روزی هزار تومان طلب کند باضافه بلیط هواپیما و اتومبیل شخصی، و حال آنکه يك قنات بیگلریکی در کرمان، منتهی توقمی که داشت این بود که ماهی يك بار کلرگر ساده به عنوان «کش کش» بسته ای خاشاک را به هم ببندد و از مادر چاه قنات آن را بدنبال سر خود بکشد تا آب تحرك یابد و سوراخ سمبه ها بسته شود. همین و والسلام. به عیارت دیگر آب قنات خودش روی زمین می آید و آب تلمبه به کمک نفت بالا می جهد. تو خود تفاوت راه را قیاس کن. ۲ - و البته همت و يك پارچگی خود ملل شرق.

و جنگهای نفتی هم چنان ادامه یابد ، و به قول آن رند کرمانی « اگر چشم حسرت خلق بگذارد » به برکت این آشفتهگی ها ، تا حدود نیم قرن ، این فان هم چنان در کاسه شرق تریب یماند (۱) که لوله های نفت چندان قطور و کلفت شده که يك عرب با شترش هم می تواند از داخل آن بگذرد . (۲)

آن دولتی که می طلبیدیم سالها پرسیده راه خانه واز در درآمده اما به حساب اینکه به قول شاه مملکتمان « نفت دوبار نمی روید » آدم باید همیشه حساب آینده را هم بکند و به یاد پنجاه سال بعد هم باشد و از هست و بلند روزگار و زیر و بالا و به قول شاعر از « بر فرود روزگار » (۳) هم اندیشه بکند .

کار دنیا چو شیئه ساعت ساعتی زیر و ساعتی زبر است (۴)  
این درآمدهای کلان نفت باید صرف کاری شود که فردا حداقل يك درآمد مختصر همراه داشته باشد ، یعنی اگر ما بتوانیم يك نهر کوچک از رود صیمره جدا کنیم و آب را بردشت سوار کنیم کاری است که ممکن است هزار سال مردمی را مان بدهد و یا اگر يك تخت بر بیمارستانی اضافه کنیم ممکن است يك نسل یا دو نسل دعای بیماری را همراه داشته باشیم ، ولی اگر با آن پول حتی هزار تن موز و سیب و گوشت هم وارد کنیم ، هیچ کاری نکرده ایم جز اینکه به قول همان دهاتیها — هر چند مثل ریکیکی است — در واقع « خلا را رنگین کرده ایم »  
این نوع مصرف پول ، در حقیقت حکایت از کوه برداشتن و به جای نهادن است و فردوسی هم فرموده بود :

چو برداری از کوه و نهی بجای سرانجام کوه اندر آید ز پای (۵)

۱ — میگویند ، سال «وبای سرداری» ، محمد حسن خان سردار حاکم کرمان ، برای اطلاع کم و کیف آمار تلف شدگان ، به قبرستان رفت و از مرده شور کرمان سؤال کرد ، روزانه چندتا نعش به این جا می آورند ؟  
مرده شور ساده دل با کمال سادگی جواب داده بود ،  
— اگر چشم حسرت خلق بگذارد ، فعلاً که روزی دوست تائی می میرند ،  
۲ — فی المثل هر سال تنها سه میلیون ساعت مچی وارد دبی میشود ( برای هر نفر ۵۰ عدد ) که همه به خارج قاچاق خواهد شد .  
۳ — فرخی سیستانی گوید ،

خدمت سلطان به جان از شهر یاری خوشتر است

وین کسی داند ، که داند « بر فرود » روزگار

۴ — این شعر در منتخب التواریخ — تسبیح دکتر احسان اشرافی — از زمان شاه عباس یاد شده و مقصود شاعر ساعت های شنی شیشه ای روزگار قدیم است که دو مخزن شیشه ای به هم پیوسته داشت و شن و ریگ به تدریج از مخزن فوقانی به زیر میریخت و ساعت را نشان میداد و چون همه ریگها در مخزن زیرین جمع میشد ساعت را وارونه میکردند و دوباره همان حرکت تکرار می شد .  
۵ — من معنی این مثل را درست تصور نمی توانم بکنم تا همین چند وقت پیش که به پاریز رفتم و متوجه شدم که واقعاً کوه عظیم سرچشمه و « بن در پیران » و « کلویج » را برای

ما نباید به این پول بی حساب، یا به تعبیر روزگار ساسانیان، گنج باد آورد آن قدر تکیه کنیم که از اصل طبیعت خود غافل بمانیم، و آنقدر درسکه های دلار غلت بزیم که خدای نکرده، مثل «مارگزدر» در زیر آن خفه شویم. (۱)

درآمد نفت و توجه به صنعت و بی بند و باری شهرنشینی، کار را به آنجا رسانده که در بسیاری از دهات و دیم کاری ها، میزان محصول به حداقل تاریخ کشاورزی ما کاهش یافته است که در خیلی جاها کشت و زرع دیگر صرف نمیکند. البته من می دانم که در اثر سد سازیها،

دوب در کوره مس بطور کلی از جای برداشته و قاعاً صافاً کرده اند. قرار است سالانه ۴۵ تا ۵۰ میلیون تن مواد معدنی از معدن سرچشمه استخراج شود و ۴۰۰ میلیون تن ذخیره کل آنست و ۴۵۰ میلیون دلار خرج دارد. همه ارقام کوه پیکر است و درآمد معدن مس سرچشمه نیز «کوه پیکر». کوه و دشت و دره و ماهور همه به هم برآمده، تراشیده و بریده و آکنده شده اند که اگر کسی دو سال پیش به آن کوهستان رفته باشد و امروز هم برود، تصدیق خواهد کرد که اصلاً نه پاریز دیگر آن پاریز است و نه سرچشمه آن سرچشمه؛

ما دگر نام خریداری یوسف نبریم که عزیزان جهانند خریدارانش

۱ - در کوهستان پاریز نزدیک «تل زیره» دره ای بود طولانی و انبوه از درختان گز، منتهی گز بیابانی - و این دره طولانی «گزدره»، خوانده میشد. در فصل بهار از پیله این شاخه های گز تلخ، شهره شهرینی چکه میکردن که بشکل دانه های بلور روی ریگهای رودخانه زیر درخت میچکید و مردم صبح زود آن دانه ها را جمع میکردند و همان است که از آن گز انکبین می ساختند، یک دهم درآمد گزدر سهم دیوان، و بقیه متعلق به مردم بود، و گز در «راه زن» ۶۵۰ من گز برخواست داشت. یک سال، شبی یک مارتنومند در گزدر خفته و در میان دانه های گز شروع به غلت زدن کرده بود، دانه های گز بر بدن او چسبیده بود و هرچه او بیشتر تلاش کرده بود، بیشتر دانه ها به او چسبیده بود تا حدی که از سنگینی وزن خود دیگر قدرت حرکت نداشت، و مردم، صبح زود که این بالش عظیم گز آلود را دیده بودند، او را کشتند. وقتی مار را وزن کردند حدود هفت من و نیم گز به بدن او چسبیده بود، گزدر دیگر در پاریز گزدر «کتو» بود که حبه دومن (جمعاً حدود دوست من) اجاره میرفت. پختن گز هم شرایطی داشت، هر من از دانه های گز، ۴۰ دانه سفیده تخم مرغ و یک من شکر و مقداری غسل و هل و گلاب و منز بادام میخواست، و یک روز از صبح تا غروب آنرا می پختند و در پاتیل می زدند تا به قوام می آمد و سپس تبدیل به قرص میکردند و در آرد می خوابانند. این دانه های گز، علاوه بر پخت گز اصل، مصرف دارویی هم داشت. چنانکه دانه های آن را که روی زبان می گذارند، و مثل شهرخشت دهان را خنک میکرد.

این روزها همه آن درخت های «گزدر»، یک سره خوراک بولدورهای شد که می خواستند ریگهای شسته شده قرون ماضی را برای ایجاد ساختمانهای شهرک مس از زیر این درختان ببلند. این چند سطر، خصوصاً برای این قلمی شد که فاتحه ای بر مزار تاریخ گزدر پاریز بوده باشد، هر چند فاتحه اصلی را قبلا معدن مس خوانده است، و رحم الله من قرء الفاتحه!

و مثلاً برنامه دشت عمران قزوین و حفر چاههای بیشمار، امروز حدود ۳/۶ میلیون هکتار اراضی زیر کشت داریم و محصول گندم امسال به مرز دو میلیون و هفتصد هزار تن رسیده است و وزیر کشاورزی ما به کمک دلارهای نفت، این روزها.

از آن دانه کز آن آدم به ناکام	ز بستان بهشت آمد بدین دام
هزارش مزرعه در زیر کشت است	که زاد رفتن راه بهشت است
اگر افتد قبول همش مفت	شود گاو زمین و آسمان جفت
به خرمن کوبی او فضل بی چون	ز نور آورده گاو، از چرخ گردون

ولی این را هم میدانم که در سال ۱۳۵۲ حدود ۵۷۸ هزار تن گندم و ۱۰۶ هزار تن جو، به ایران وارد شده، و در سال گذشته برنامه خرید ۲/۵ میلیون تن گندم و ۴۲ هزار تن گوشت و ۳۶۳ هزار تن شکر سفید و ۱۲۳ هزار تن شکر خام در دست اجرا بوده است، و در خود ایران، سال گذشته تنها هشت هزار تن گندم به کم جمعیت ترین و پرحاصل ترین نقطه کشور یعنی استان ایلام کمک شده است، سرزمینی که دو سه تا رودخانه از آن میگذرد و سد کنجان چم دارد و یا کرخه آنرا مشروب می کند. دیگر حدیث کرمان و یزد و زادگاه رستم دستان و انبار گندم ایران، سیستان، را در مورد کمبود گندم در سالهای اخیر، به قول بیهقی، باید «فرا برید». و حال آنکه ما میدانیم، در سال ۱۰۲۸ هـ. [۱۶۱۸ م.] زمان شاه عباس اول، همین سیستان به داد خراسان میرسیده چنانکه برای رفع کمبود گندم پای تخت «هزار تومان زر از دیوان اعلی نزد کلاتران سیستان آمد که نواب کامیاب ... هشت هزار خردار غله از سیستان اتباع می نمایند ...» (۱) (بقیه دارد)

۱- احیاء الملوك ص ۴۴۱.

### زمین بوسی

ما کیانی به شاهبازی گفت  
تا بدین حد بلند پروازی  
گفت، من ما کیان نیم؛ بازم  
جای گاهم ستیغ کوه بود  
طعمه خوار شکار خویشتم  
بهر هر دانه ای زمین بوسی

جلال بقائی نائینی